



# در باب عقل پوپولیستی

/ ارنستو لاکلاؤ /

ترجمہ علی ریبع

سیما

# در باب عقل پوپولیستی

/ ارنستو لاکلائو /

ترجمہ على ربيع

سرشناسه: لاکلانو، ارنستو، ۱۹۳۵ - م | عنوان و نام پدیدآور: در باب عقل پپولیست / ارنستو لاکلانو؛ مترجم: علی ربيع. | مشخصات نشر: تهران: نشر نیماز، ۱۴۰۰ | مشخصات ظاهری: ۳۵۶ ص. | شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۶۷-۷۳۲-۶ | فهرستنويسي براساس اطلاعات فيپا | يادداشت: عنوان اصلی: On populist reason, 2005 | موضوع: عوام‌گرایی | موضوع: Populism | شناسه‌ی افزوده: ربيع، علی، ۱۳۴۷ | مترجم | رده‌بندی کنگره: ۴۲۳ JC | رده‌بندی دیوبی: ۳۲۴ / ۲۱۳ | شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۸۴۱۹۴۶۷

## ارنستو لاکلانو در باب عقل پپولیستی مترجم: علی ربيع

نشر: نیماز  
مدیر هنری و طراح گرافیک: محمد جهانی‌مقدم | ویراستار: مینا صفار  
لیتوگرافی: نقش آور | چاپ و صاحفی: فارابی | نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۰ | تیراز: ۵۰۰ نسخه  
ISBN: 978-600-367-732-6

# نیماز

دفتر مرکزی: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، خیابان لیافی‌نژاد، شماره ۱۸۴  
تلفن: ۶۶۴۱۱۴۸۵

حق جاپ و نشر انحصاراً محفوظ است

 Nimajpublication  
 ۰۱۱۹۵۱۴۴۱۰۰

 Nimajpublication@gmail.com  
 www.nimaj.ir

## یادداشت دبیر مجموعه

تاریخ و سیاست حوزه‌های مطالعاتی جذاب و در عین حال پیچیده‌ای هستند و درک رویدادها و تحولات درونی آن‌ها دانش و آگاهی عمیق می‌طلبد. بالین حال، بنا نیست این پیچیدگی‌ها مانع برای فهم و درک عمومی ایجاد کند، گواه آنکه چه بسیار کتاب‌ها که در غرب و شرق برای آگاهی‌افزایی و رفع این درهم‌تنیدگی‌ها به رشته‌ی تحریر درمی‌آید و جان‌تشنه‌ی دانش‌دوسستان را سیراب می‌کند. بدینهی است که برخی آثار به غایت تخصصی هستند و لاجرم در دانشگاه‌ها تدریس می‌شوند و مخاطبانی خاص دارند، از دیگر سو نمی‌توان این امکان را از نظر دور داشت که ممکن است بخش قابل‌توجهی در جامعه مشتاق مطالعه و فهم علمی تاریخ و سیاست باشند اما کتاب‌های تخصصی باب طبع آنان نیست و به ذاته‌شان نمی‌آید. با جمع این دو معنا، نیماز بر آن است تا عزم شکار ناب کرده، ضمن تأکید بر محتوای علمی آثار، کتاب‌هایی را برای انتشار برگزیند که میل به خواندن و مطالعه را در جامعه‌ی مخاطبان تحریک کند. به همین منظور، چراغ به دست، راهبرد «یک تیر و دو فاخته» را در پیش دارد تا از یکسو عطش دانشجویان، اساتید، و متخصصان دو حوزه‌ی سیاست و تاریخ را به قدر توان خود فرو بنشانند و از دیگر سو، به‌منظور آگاهی‌افزایی در این دو حوزه، آثاری را به زیور طبع بیاراید که برای عامه‌ی مردم قابل استفاده باشد و آتش اشتیاق مخاطبان تاریخ و سیاست را شعله‌ور کند. کار ما نیمازیان دمیدن در شعله‌های چنین آتشی است که درد «نادانی» علاجش آتش است.

محسن عسکری



تقدیم به شانتال

پس از سی سال



## فهرست

۱۱ .....	مقدمه‌ی مترجم
۱۷ .....	دیباچه
۲۳ .....	بخش اول: بدنام کردن توده‌ها
۲۵ .....	فصل یک: پوپولیسم؛ ابهامات و تناقضات
۵۳ .....	فصل دو: گوستاو لوبوون؛ تلقین و بازنمایی تحریف شده
۶۷ .....	فصل سه: تلقین، تقلید، همسان‌سازی
۱۱۳ .....	بخش دوم: برساختن مردم
۱۱۵ .....	فصل چهار: 'مردم' و تولید مقالی تهی‌بودگی
۱۹۱ .....	فصل پنجم: دال‌های شناور و ناهمگنی اجتماعی
۲۲۷ .....	فصل شش: پوپولیسم، بازنمایی و دمکراسی
۲۴۵ .....	بخش سوم: گونه‌های پوپولیسم
۲۴۷ .....	فصل هفت: حماسه‌ی پوپولیسم
۲۷۹ .....	فصل هشت: موانع و محدودیت‌های برساخت 'مردم'
۳۰۷ .....	یان نتایج
۳۴۱ .....	یادداشت‌ها



## مقدمه‌ی مترجم

این کتاب بدون هیچ تردیدی اثری است بسیار اصیل از ارنستو لاکلانو که با تسلط تمام در راه کاوشی فلسفی و سیاسی قدم می‌گذارد و استادانه دریچه‌های ذهن ما را به‌سوی واقعیت سیاست‌طلبی و سازوکارهای سوسیالیستی می‌گشاید. در قالب مباحثاتی قابل تأمل از زبان او می‌شنویم که بر ساخت همسانی‌های مردمی چگونه در کالبد کنش‌گران جمعی پدیدار می‌شود و با دنبال کردن تحلیل‌های نظری او که از صدّها منبع تجربی در زمینه‌های متعدد تاریخی و جغرافیایی و البته روان‌شناسی توده مایه گرفته است، قدم‌به‌قدم در خوانش انتقادی ادبیات موجود در مورد پوپولیسم با او همراه می‌شویم. او رابطه‌ی پوپولیسم را با دمکراسی و منطق بازنمایی پیش چشم ما قرار می‌دهد و رویکرد خود را از نگاه ژیژک، هارت، نگری و رانسیر متمایز می‌کند. این کتاب برای تمام کسانی که به پرسش همسانی سیاسی در جوامع کنونی علاقه‌مند هستند، یک منبع مطالعاتی اساسی است. آنچه در پی می‌آید با مضامینی از نظرات کورستاژه ماسکیمیلانو ای، فیلسوف آرژانتینی، از دانشگاه لیدز در مورد این اثر تأمل برانگیز درآمیخته است.

لاکلانو که یکی از بنیان‌گذاران مکتب تحلیل گفتمان اسکس در انگلستان است، در خلال تفاسیر منسجم در باب پوپولیسم چنان بر طبل استدلال می‌کردد

که آوای هشیاری بخش آن در فضای علوم اجتماعی و فلسفه همچنان طینانداز است، چه او مجدانه کوشیده است تا با دور کردن پوپولیسم از زبان تلغی و سیاهنما، یا تحلیل‌هایی در حوزه‌ی آسیب‌شناسی اجتماعی نشان دهد که این مفهوم به‌واقع هسته‌ی اصلی سیاست است؛ روشنی است برای پرداختن به مطالبات، یعنی به آنچه که یک موضوع و مباحثه‌ی مشترک را می‌سازد و به یک همسانی مشترک راه می‌یابد.

لازم به یادآوری است که لاکلانو بهشدت به بازنگری الگوهای اجتماعی موجود علاقه دارد، و معتقد است که هیچ‌یک از آن‌ها نمی‌تواند ما را به درک درستی از اخلاق پسامدرن برساند. الگوهای موجود که با علوم اجتماعی همخوانی دارند قادر ظرفیت لازم برای دربرگرفتن گونه‌های بسیار آراء و تفاسیراند؛ آراء و تفاسیری که «برساخت‌ها» را درون خود دارند. یکی از جنبه‌های اصلی سیاست مربوط به رسیدگی به مدعیات و مطالبات است و عملکرد صحیح سازگان یا همان نظام بهشیوه‌ی مفصل‌بندی یا نادیده گرفتن مطالبات بستگی دارد. لاکلانو با شروع بحث در مورد مفهوم نیازهای زیست‌مایه‌ای، آنچنان‌که فروید مطرح می‌کند و همچنین مفهوم تقلید در مباحثات گابریل تارد، الگوی پیچیده‌ی تازه‌ای را ارائه می‌دهد که زنجیره‌ی همارز، معنای ناهمسانی، دال شناور و دال تهی را درهم می‌آمیزد. این درهم آمیختگی البته تا حدودی زبان گفتمانی او را با پیچیدگی و هجمه‌ی اصطلاحات تخصصی علوم سیاست، فلسفه، زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی همراه می‌کند. به همین دلیل در خلال ترجمه‌ی اثر با اضافه کردن پانوشت‌های متعدد تلاشی در جهت تسهیل فهم مباحث به کار رفته است، و برخلاف خواست قلبی مترجم به استفاده از معادله‌ای فارسی برای آن‌ها در موارد متعددی انجام این مهم امکان پذیر نبود، چه این کار می‌توانست بر پیچیدگی مطلب بیافزاید یا دست کم خواننده را دچار فهم ناقص، اگر نگوییم کاملاً نادرست، کند. به اعتقاد من در تلاش لاکلانو برای گسترش درک کنونی از

پوپولیسم و ارائه‌ی رهنمودهایی در راستای سیادت‌طلبی با نوعی استدلال همسنگ مقوله و میزان، و حتی مهم‌تر از آن، نظریه‌ی نقش‌گرایی مایکل هالیدی در زبان‌شناسی سروکار داریم، و ارزش زبانی در این هر دو رویکرد در مراتب متفاوتی اهمیت دارد، و بدین‌سبب نویسنده در جای جای متن کتاب از اصل اصطلاحات موجود در زبان‌های مختلف، عمدتاً فرانسوی، استفاده کرده است.

اما چرا پوپولیسم و چرا لاکلانو؟ این اصطلاح جدید نیست، بلکه از تنازع روم باستان میان «امپریالیست» و «طبقه‌ی اشراف» مایه می‌گیرد و در موارد بسیاری کاربرد دارد. با این حال استاد ایسکس در زمانی می‌نویسد که دمکراسی مشکل می‌تواند توضیح دهد که چرا سعادت تعدادی اندک مبتنی بر شیوع جنگ، فقر و محدودسازی کل سازگان است. سرمایه‌داری، همان‌طور که او اشاره می‌کند، یک سازگان نامتقارن تولید است که در آن شکوه و عظمت یک گروه از ویرانی گروه‌های دیگر حکایت می‌کند. به احتمال زیاد، یکی از ناسازنماهای اصلی سرمایه‌داری، همان‌طور که همسر او، شانتال موفه، و همچنین کارل اشمیت ابراز کرده‌اند، در این واقعیت نهفته است که 'تصمیم‌گرایی' تنها بستر مناسب برای درک دنیای دشواری است که ما در آن زندگی می‌کنیم.

لاکلانو با نگاهی به گذشته، یک قوه‌ی تشخیص فلسفی می‌پروراند که او را در موشکافی گفتمان سیادت‌طلبانه خواص یا سرآمدان یاری می‌دهد، و در تقابل شدید با برخی از تحلیل‌گران پوپولیسم، وی علاقه‌مند به اثبات پوپولیسم چنان یک ویژگی فرهنگی برای آمریکای لاتین نیست، بلکه آن را زاییده‌ی شرایط سیاسی مورد استفاده احزاب راست یا چپ در نقاط دیگر می‌داند. با پدیداری سیاست‌های پوپولیستی در کشورهای جهان سوم، او ریشه‌های این سیاست‌ها را در پیشینه‌ی فرهنگی آن جوامع دنبال می‌کند تا بینند که چگونه ریشه‌های واقعی پوپولیسم کنار زده شده‌اند. بنابراین لازم است که این مفهوم را تعریفی دوباره کرد، چه این ابزاری است برای مطابقت با اخلاق سیاسی که به نامیدی‌های ناشی از نیروهای

بیگانه‌ساز سرمایه‌داری دامن می‌زند. نویسنده از ما می‌خواهد تا پوپولیسم را، فراتر از انحراف یا آسیب‌شناسی روانی، چنان مفهومی بدانیم که بر راه‌های رسیدن شهر وندان به واقعیت از مجرای سیاست تمرکز می‌کند. اما این مفهوم واقعیت، بازتاب دنیای واقعی نیست بلکه محدود به آن چیزی است که سازگان تولید می‌کند. در اینجا یک پرسش برانگیزende مطرح می‌شود: چرا خواص نیاز به کنار گذاشتن پوپولیسم دارند؟

تازمانی که پوپولیسم همچون یک واکنش ضد خواص گرانی مطرح می‌شود، می‌توان انتظار داشت که همین الگوی مفهومی برای تمام موارد ممکن به کار برد شود. شاید بتوان کهن الگوی پوپولیستی را که در توضیح برخی زمینه‌ها استفاده می‌شود، به خوبی برای توضیح زمینه‌های دیگر نیز به کار گرفت. این اولین مشکل است که لاکلانو با آن برخورد می‌کند. دومین مشکل در ادبیات کنونی آن است که تحقیر پوپولیسم تا جایی پیش می‌رود که رهبران پوپولیست با صفات «غیر منطقی»، «دیکتاتور» و «عوام‌فریب» تصویر و نشان‌دار می‌شوند. از آنجایی که بدروستی می‌دانیم خواص، منابع نمادین را برای ایجاد شبکه‌های فهم در انحصار خود می‌گیرند، به همان اندازه نیز درست است که هرگونه تلاش برای بالندگی اجتماعی، توسط طبقات فرومانده یا پیرامونی، بتواند نشانه‌ای از پوپولیسم قلمداد شود. دانشمندان علوم اجتماعی باید این بُعد بیگانه‌ساز زبان را که امیدها و رفتارهای ما را با توجه به شبکه‌ی گسترده‌تری از ارزش‌های فرهنگی طبقه‌بندی می‌کند، درهم بشکنند. اگر لوبون و تارد چیزی به نسل‌های بعدی آموزش داده باشند، این است که گروه‌های اجتماعی با مفهومی از تقلید (تلقین) که بازنمود سنگ محک پوپولیسم است، شکل می‌گیرند. تأثیر موجود دال‌ها، معنا را به سمتِ موقعیتی انحصاری سوق می‌دهد. برای مثال، واژگان سوسیالیسم، دمکراسی یا دیکتاتوری بسته به فرهنگ و زمان مختلف به روش‌های مختلف ادراک می‌شوند. این اصطلاحات ابزه‌های واقعی نیستند که بدون توجه به عامل اجتماعی بتوان آن‌ها را به طور عینی توضیح داد، بلکه آن‌ها را با منطق

درونى هر سوژه بازنمایی و توسط سازگان و دال برآورده می‌کنیم. مفهوم واقعیت نه از محیط بیرون، بلکه از نیازهای درونی سرچشمه می‌گیرد. ما آنچه را که نیاز داریم بینیم می‌بینیم، آنچه را که نیاز داریم بفهمیم می‌فهمیم و خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. استدلال لاکلانو برای توضیح آمیزه‌ی اخلاق، مانند اشمت، حدومرزهای مشخصی دارد. درواقع او پیشنهاد می‌کند که بیاییم به گذرگاه‌های زبانی توجه کنیم که چنان واسطه‌ای برای درک واقعیت عمل می‌کنند. لاکلانو با جدا شدن از فروید و البته نادیده گرفتن نظرات او در مورد اصل واقعیت، تصریح می‌کند که درک معنای اصطلاحات برای مردمان ناممکن است. پس ما قادر به تمیز دادن معنای واقعی چیزها نیستیم؛ ما کر و نسبت به حقیقت کور هستیم و پندارههای مرتبط با آن‌ها را نمی‌بینیم. شبکه‌های معنا، که مبتنی بر گردش پندارهها و معانی است، این حقیقت جزئی را نشان می‌دهد که شهروندان محدودیت فهم کردن دارند. بدون شک، لوبون هشدار داده است که این عقلانیت به‌سمت انحرافی روان‌شناختی ناشی از تحریف زبان هدایت می‌شود، و با توجه به این موضوع، لاکلانو برای بستن حلقه‌ی مفهومی باید به‌سمت موسکوویچی و اشمت حرکت می‌کرد. و این عزیمت در حالی صورت می‌گیرد که او بسیار می‌کوشد تا یک طرح دقیق از بازنمایی اجتماعی ارائه دهد، اما موسکوویچی و اشمت می‌خواهند از رهگذار تصمیمی که اخلاق را از قدرت جدا می‌کند به جستجوی سیاست بپردازند. صرف‌نظر از اینکه یک کنش حکومتی چقدر بی‌رحمانه باشد، اعمال قدرت تابع قانون امپراتوری (تصمیم‌گرانی) است؛ آنچه خوب یا بد است از پیش توسط حاکمان تعیین شده است.



## دیباچه

موضوع اصلی این کتاب ماهیت و منطق‌های سازند همسانی‌های جمعی است. تمام رویکرد من برخاسته از یک نارضایتی عمیق از چشم اندازهای جامعه‌شناختی است که 'گروه' را یا واحد مبنای تحلیل خود قرار می‌دهند و یا می‌کوشند این واحد را با استعانت از الگوهای ساختارگرا یا کارکردهای تعالی بخشنند. باور دارم منطقی که در این نوع نگرش به کارکردهای اجتماعی پیش‌فرض دانسته شده است، ساده‌تر و یکنواخت‌تر از آن است که قادر باشد انواع تحرکاتی را که در بر ساخت همسانی روی می‌دهد تبیین کند. نیاز به گفتن نیست که 'فردگرایی روش‌شناختی'<sup>۱</sup> با تمام گونه‌هایی که از آن وجود دارد از جمله رهیافت انتخاب عقلانی به هیچ وجه قادر نیست برای الگویی که بنا دارم آن را به بحث بگذارم جایگزین مناسبی ارائه دهد.

مسیری که می‌کوشم با پیروی از آن به چنین موضوعاتی بپردازم، مسیری

---

۱. methodological individualism: فردگرایی روش‌شناختی بیان می‌دارد که پدیده‌های اجتماعی را باید با نمایش شیوه‌ی برآمدن آن‌ها از کنش‌های فردی توضیح داد. فردگرایی روش‌شناسانه از مبانی اقتصاد اتریشی است. در مکتب اتریش انتخاب، کنشی انسانی است که منجر به مبادله‌ی چیزی با مطلوبیتی کمتر با چیز دیگری با مطلوبیت بیشتر می‌گردد. م

دوشاخه است. در شاخه‌ی نخست، وحدت گروه را از هم گستته، آن را به وحدت‌های کوچکتری تقسیم می‌کنیم و آن‌ها را مطالبات می‌نامیم؛ به باور من، وحدت گروه نتیجه‌ی مفصل‌بندی<sup>۱</sup> مطالبات است. با این حال این مفصل‌بندی به آمیزه‌ای پایدار و ثابت به‌گونه‌ای که بتوان آن را همچون یک کل متعدد به‌طور کامل درک کرد دلالت ندارد؛ بلکه بر عکس چون ذات تمام مطالبات اقتضا می‌کند تا مدعیات خود را در یک نظم استقرار یافته‌ی معین بازنمایی کند، پس با آن نظم در رابطه‌ای خاص است، یعنی هم در درون و هم بیرون از آن است. اما از آنجا که نظم مذبور نمی‌تواند مطالبه را تمام و کمال جذب کند، بنابراین نمی‌تواند جامعیتی منسجم از خود بسازد؛ با این حال اگر بناست مطالبه درون چیزی که به سان یک دعوی درون<sup>۲</sup> 'سازگان' قابل ثبت و ضبط است تبلور یابد، باید به‌معنی جامعیت بخشی شده باشد. تمام این تحرکات ابهام‌آمیز و متناقض در نهایت به سازنده‌ای گوناگونی از مفصل‌بندی‌های گوناگون میان منطق ناهمسانی و منطق هم‌ارزی تنزل می‌کند که شرح آن در فصل چهار آمده است. همان‌طور که در آنجا توضیح داده‌ام، ناممکن بودن تثبیت وحدت یک سازند اجتماعی آن‌طور که به لحاظ مفهومی کاملاً قابل درک باشد به مرکزیت نامگذاری در برساخت وحدت مورد نظر می‌انجامد؛ این در حالی است که نیاز به وجود آژندی اجتماعی برای گرد آوردن عناصر ناهمگن در شرایطی که منطق مفصل‌بندی مذکور (خواه ساختارگرا باشد، خواه کارکردگرا) دیگر چنین توانی ندارد بر مرکزیت آن در تبیین اجتماعی اثر می‌گذارد. فروید خیلی پیش‌تر از این‌ها متوجه چنین امری شده بود:

۱. Articulation: از منظر لاکلانو مفصل‌بندی، قرار دادن پدیده‌های در کنار یکدیگر است که به‌طور طبیعی در کنار هم قرار ندارند؛ تلفیقی است از عناصری که با قرار گرفتن در مجموعه‌ی جدید همسانی تازه پیدا می‌کنند. م

گره‌گاه اجتماعی سرشتی زیست‌مایه‌ای<sup>۱</sup> دارد. مطالعات من [در این کتاب] با گسترش مقولاتی که در فصل چهار به آن پرداخته‌ام - منطق‌های ناهمسانی و همارزی، دال‌های تهی، سیادت‌طلبی - در پنهانی بازتری از پدیده‌های سیاسی کامل می‌شود: بنابراین در فصل پنج مفاهیمی چون 'dal shnavor' و 'ناهمگنی اجتماعی' و در فصل شش مفاهیمی چون دمکراسی و بازنمایی واکاوی شده‌اند.

حالا چرا باید زمانی که از پوپولیسم<sup>۲</sup> سخن به میان می‌آید به بررسی این مفاهیم پرداخت؟ این به واسطه‌ی بدگمانی‌ای است که از دیرباز داشته‌ام؛ بدگمانی به اینکه در انکار پوپولیسم پرده‌هایی بسیار بیشتر از به حاشیه راندن مجموعه‌ای از پدیده‌های پیرامونی به شرح و تفصیل اجتماعی می‌بینیم. آنچه در انکار تحریرآمیز پوپولیسم روی می‌دهد، به باور من، صرفاً انکار سیاست در یک کلام و اطمینان از این معناست که مدیریت درست اجتماع، دغدغه‌ی قدرت اجرایی‌ای است که مشروعیت خود را از آن جهت به دست آورده است که می‌داند یک اجتماع 'خوب' چه ویژگی‌هایی دارد. این معنا طی قرن‌های متعددی همواره هسته‌ی مرکزی گفتمان فلسفه‌ی سیاسی بوده است که با افلاطون آغاز شد. پوپولیسم همواره به یک اضافه‌ی خطرناک ربط داده شده است که قالب‌های آشکار اجتماع عقل‌گرا را به چالش می‌کشد. بنابراین تآنچاکه من درک می‌کنم وظیفه‌ی اصلی من آن بود تا

۱. Libidinal: از نظر زیگموند فروید زیست‌مایه (libido) عاملی غریزی است و پر از انرژی در درون نهاد که تعابیل به بقا و فاعلیت دارد. به نظر او زیست‌مایه، انرژی روانی-جنسی و منبع آن اروس یعنی مجموع غرایز زندگی است. زیست‌مایه با مرگ می‌جنگد و می‌کوشد انسان را در هر زمینه به پیروزی برساند. این نیرو را شهوت نیز می‌نامند. زیست‌مایه بیش از هر چیز معنای جنسی دارد.

۲. به بیان کلی، این اصطلاح که در متون جامعه‌شناسی سیاسی به 'مردم‌گرایی' و 'عوام‌گرایی' ترجمه می‌شود به واقع بزرگداشت مفهوم مردم (یا حتی توده) تا حد مفهومی مقدس است تآنچاکه باید تمام اهداف سیاسی را بر طبق خواست و اراده‌ی مردم و جدا از احزاب و نهادهای موجود پیش برد. اما در ادبیات سیاسی این اصطلاح در معنای جلب حمایت مردم با توصل به وعده‌های کلی (و گاه مبهم) و شعارهای ضدامپریالیستی به کار می‌رود. م

شفافیت بیشتری به منطق نهفته در پوپولیسم بخشیده، نشان دهم که پوپولیسم با آنچه بتوان آن را یک مفهوم حاشیه‌ای قلمداد کرد فاصله‌ی بسیار زیادی دارد و در نهاد هر فضای اجتماعاتی جای گرفته است. با چنین ذهنیتی بود که در این کتاب نشان دادم چگونه در مباحث گسترده‌ای که در سراسر قرن نوزدهم در خصوص روانشناسی توده صورت گرفت ویژگی‌های خاص جماعت به گونه‌ای تصاعدی نهادینه شد؛ امری که در ابتداء، مثلاً در آثار هیپولیت تان<sup>۱</sup>، اضافه‌ای غیرقابل هضم بود، اما همان‌گونه که روانشناسی گروهی فروید نشان داد این ویژگی‌ها در بطن تمام سازندگان همسانی اجتماعی نهفته است. امیدوارم توانسته باشم این مهم را در بخش اول به درستی نشان بدهم. فصل هفتم به موارد تاریخی می‌پردازد و شرایط پدیداری همسانی‌های مردمی را بررسی می‌کند، درحالی‌که در فصل هشتم محدودیت‌های موجود در بررساخت همسانی‌های مردمی را از نظر گذرانده‌ام.

یک پیامد چنین مداخله‌ای این است که مصدق پوپولیسم کدر می‌شود، چراکه تمام آن پدیده‌هایی که تا پیش از این زیر چتر پوپولیسم قرار نداشته‌اند در تحلیل‌های ما از آن جمله‌اند. این همان جایی است که منتقدان می‌توانند بر من خرده بگیرند اما تنها پاسخ من آن است که مصدق پوپولیسم در تحلیل‌های اجتماعی همواره مبهم و نامشخص بوده است. نگاهی گذرا به پیشینی ادبیات موجود درباره‌ی پوپولیسم - که در فصل اول آمده است - کافی است تا بینیم چه اندازه به موضوع ناپایداری مفهوم و ابهام حدومرزاگانه آن اشاره شده است. تلاش اصلی من در این کتاب آن نیست که مصدق واقعی پوپولیسم را بیابم، بلکه

۱. هیپولیت تاین ادیب، مورخ و نویسنده‌ی فرانسوی که در نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم، بین سال‌های ۱۸۲۸ و ۱۸۹۳ می‌زیسته است به صورت ترکیبی به علوم گوناگونی چون فلسفه، تاریخ، ادبیات و ریاضی می‌پرداخت و علاوه‌بر فلسفه، در این رشته‌ها نیز معروفیت دارد. علاقه‌ی خاص وی استفاده از روش ترکیبی و تحلیل‌های چندگانه در بررسی علوم و مباحث علمی بوده است. وی در روش علمی، قوه‌ی تحقیق و تحلیل مسائل و نکته‌سنجه مطالب را دارا بوده و در کنار این علوم مسائل فلسفی را نیز تحلیل می‌نمود. م

بر عکس می خواهم نشان دهم که پوپولیسم هیچ وحدت ارجاعی ندارد، زیرا به پدیده‌ای با محدوده و مرزهای مشخص اشاره نمی‌کند بلکه به منطقی اجتماعی دلالت دارد که آثار و تبعات آن بسیاری از پدیده‌ها را در بر می‌گیرد. پوپولیسم، در یک کلام، روشنی برای بر ساختن امر سیاسی است.

افراد و چهره‌های بسیاری هستند که طی این سال‌ها با آثارشان یا در گفتگوهای خصوصی که با آن‌ها داشته‌ام به شکل‌گیری افکار و اندیشه‌های من در این زمینه کمک کرده‌اند. نمی‌خواهم فهرست نام آن‌ها را بر شمارم، زیرا هیچ فهرستی به یقین کامل نخواهد بود، اما در نقل قول‌هایی که در متن این کتاب آورده‌ام دین خود را به افکار و اندیشه‌های ایشان ادا کرده‌ام. با این حال محدود چهره‌هایی هستند که به هیچ وجه نمی‌توانم آن‌ها را نادیده بگیرم. دو زمینه‌ی اصلی وجود داشته است که من توانسته‌ام بر بستر آن طی این سال‌ها افکار و اندیشه‌های خود را به بحث بگذارم. این دو زمینه در باروری و متمرثمر بودن افکار و اندیشه‌های من تأثیر شگرفی داشته‌اند. یکی از آن‌ها سمینار دکتری با موضوع 'مسلک و تحلیل گفتمان' است که به همت آلتا نوروال<sup>۱</sup>، دیوید هوارث<sup>۲</sup> و جیسون گلینوز<sup>۳</sup> در دانشگاه ایسکس برگزار شد و دیگری سمینار کارشناسی با عنوان 'خطابه'<sup>۴</sup>، روانکاوی و سیاست<sup>۵</sup> است که من به همراه همکار دیگرم، خوان کوپجک<sup>۶</sup>، در گروه ادبیات تطبیقی دانشگاه ایالتی نیویورک در بوفالو برگزار کردیم. دو تقدير و تشکر ویژه‌ی دیگری که لازم است ابراز کنم نخست خطاب به شانتال موفه<sup>۷</sup> است که تشویق‌ها و نقطه‌نظرات وی بر نوشه‌هایم همواره نیروی محرک من در تمام کارها بوده است و دیگری خطاب به نورین هاربورت<sup>۸</sup> از مرکز مطالعات نظری دانشگاه ایسکس است

1. Aletta Norval
2. David Howarth
3. Jason Glynnos
4. Rhetoric
5. Joan Copjec
6. Chantal Mouffe
7. Noreen Harburt

که مهارت فنی او در سر و شکل دادن به دست نوشته‌های من، خاصه در این کتاب بهسان نمونه‌های فراوان دیگر، و رای حد تقریر است. همچنین از ویراستار متن این کتاب، جیلیان بیمونت<sup>۱</sup> تقدیر می‌کنم که با تلاش خود زبان انگلیسی کتاب را ارتقا بخشید و نقطه نظرات ویراستاری ارزشمندی ارائه داد.

<sup>۲</sup> نوامبر ۲۰۰۴ - ایوانستون

بخش اول  
بدنام کردن توده‌ها



## فصل یک

### پوپولیسم: ابهامات و تناقضات

پوپولیسم، همچون مقوله‌ای در تحلیل سیاسی، انسان را با چالش‌های نامعمولی مواجه می‌کند. از یکسو مفهومی پربسامد است و به طور گسترده استفاده می‌شود به گونه‌ای که نه تنها بخشی از توصیف بسیاری از جنبش‌های گوناگون سیاسی را شکل می‌دهد، بلکه مفهومی است که تلاش دارد چیزهایی از جنبش‌های سیاسی را از آن خود کند که جنبه‌ی مرکزی و بنیادین دارند. از این منظر 'پوپولیسم' جانی میان پدیده‌های توصیفی و هنجاری ایستاده و بر آن است تا چیزی بسیار حیاتی و مهم را در خصوص واقعیت‌های سیاسی و مسلکی که به آن‌ها اشاره دارد به چنگ آورد. ابهام ظاهری این مفهوم به معنای تردید در اهمیت کارکرد استنادی آن نیست. با این حال در خصوص محتوای آنچه پوپولیسم به آن اشاره دارد هیچ تصویر روشنی نداریم. ویژگی بارز ادبیاتی که در خصوص پوپولیسم وجود دارد همانا اکراه یا بهتر بگوییم دشواری اطلاق هرگونه معنا و مفهوم دقیق برای این واژه است. شفافیت مفهومی آشکارا از این حوزه رخت بر بسته است، چه رسد به آنکه انتظار تعریف دقیقی از پوپولیسم داشته باشیم. بیشتر اوقات درک عمیق مفهومی جای خود را با جذبه‌ی شم و شهد غیرکلامی عوض می‌کند، یا جای خود را به برشماری توصیفی یک گونه از 'ویژگی‌های مرتبط' می‌بخشد؛ ارتباطی که در همان حرکتی که مؤید آن است، و با

رجوع به ازدیاد استثنایات تحلیل می‌رود. نمونه‌ای گویا از یک راهبرد هوشمندانه در مواجهه با 'پوپولیسم' که در ادبیات حاضر آمده است را ملاحظه کنید:

پوپولیسم به خودی خود تعامل دارد تا هرگونه همسان‌سازی با، یا طبقه‌بندی در دوگانه‌ی سیاسی چپ یا راست را منکر شود. پوپولیسم جنبشی چند‌طبقه است، هرچند نه هر جنبشی که چندین طبقه‌ی اجتماعی در آن مشارکت دارند را بتوان الزاماً پوپولیستی قلمداد کرد. پوپولیسم به قرار معلوم هیچ تعریف جامعی را برآنمی‌تابد. از این معضل که بگذریم، پوپولیسم به طور معمول حاوی همنه‌های متعارضی است، برای مثال دعوی برابری حقوق سیاسی دارد و مشارکت جهان‌شمول برای عموم مردم طلب می‌کند، در عین حال با نوعی خودکامگی که اغلب تحت لوازی رهبری فرهمند شکل می‌گیرد، در هم می‌آمیزد. همچنین آبستن مطالبات سوسیالیستی است (یا دست کم مدعی عدالت اجتماعی است)، بهشت از خردۀ مالکی و همنه‌های قدرتمند ملی گرا حمایت می‌کند، و اهمیت طبقات اجتماعی را نادیده می‌گیرد. پوپولیسم بر حقوق مردم عادی در مقابل گروه‌هایی که منافع و امتیازات ویژه‌ای دارند و دشمن مردم و کشور تلقی می‌شوند، تأکید وافری دارد. هر یک از این عناصر بر حسب شرایط خاص فرهنگی و اجتماعی ممکن است پررنگ‌تر از سایر خصوصیات جلوه کند، اما در بسیاری از جنبش‌های پوپولیستی می‌توان تمام این ویژگی‌ها را مشاهده کرد.<sup>[۱]</sup>

خواننده‌ی این متن هم می‌تواند بعراحتی آنچه جینو جرمانی<sup>۱</sup> درخصوص ویژگی‌های مرتبط با پوپولیسم فهرست کرده را بسط بدهد و هم، در مسیر مخالف آن، جنبش‌های پوپولیستی را ببیند که فاقد بسیاری از این ویژگی‌ها هستند. در این حالت، ما هستیم و عدم امکان تعریف این اصطلاح - و این امر تا آن‌جاکه به تحلیل

اجتماعی مربوط می‌شود و ضعیت خوشایندی نیست.

از همین آغاز، مایلیم فرضیه‌ای را مطرح کنم که بتواند راهنمای پژوهش نظری این بحث باشد: اینکه انسدادی که نظریه‌ی سیاسی در ارتباط با پوپولیسم بدان رسیده است بیش از آنکه تصادفی باشد در محدودیت‌های ابزارهای وجودشناختی ریشه دارد که در حال حاضر برای تحلیل سیاسی به کار می‌رود؛ اینکه 'پوپولیسم'، همچون بزرگترین مانع نظری، بازتاب‌دهنده‌ی برخی از محدودیت‌های نهفته در ذات شیوه‌هایی است که «نظریه‌ی سیاسی» از طریق آن می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که عوامل اجتماعی چگونه به جمع تجربیات سیاسی خود 'جامعیت' می‌بخشنند. برای بسط چنین فرضیه‌ای ناگزیرم برخی از تلاش‌های صورت‌گرفته در ادبیات کنونی این حوزه را از نظر بگذرانم تا با مستله‌ی به‌ظاهر مهارناشدنی پوپولیسم دست‌وینجه نرم کنم؛ بنابراین نمونه‌هایی از مطالعات متقدم مارگارت کاناوان[۱] و برخی مقالاتی را که در این زمینه در کتاب مشهور قیتا ایونسکو<sup>۲</sup> و ارنست گلنر<sup>۳</sup> منتشر شده است بررسی می‌کنم.

### انسداد در ادبیات پژوهشی پوپولیسم

هر فردی با در نظر گرفتن 'ابهامی' که در مفهوم پوپولیسم وجود دارد و مشاهده‌ی تعدد پدیده‌هایی که تحت این عنوان قرار می‌گیرد ممکن است به این اندیشه بیافتد که اولین راهبرد هوشمندانه آن است که پا فراتر از خود این تعدد نگذارد - یعنی درون آن باقی بماند، تا بتواند موارد تجربی موجود در آن را تحلیل کرده، تا جای ممکن از محدوده‌ی مطالعات مقایسه‌ای میان موارد بررسی شده به نتایجی دست پیدا کند. این دقیقاً همان کاری است که کاناوان در مطالعات خود انجام داده است. او در پژوهش‌های خود پدیده‌ها را در انواع مختلف پوپولیسم آمریکایی،

1. Ghita Ionescu  
2. Ernest Gellner

جنبیش نارودنیک<sup>۱</sup> روسی، جنبیش‌های دهقانی اروپایی که در نتیجه‌ی تبعات جنگ جهانی اول روی داد، جنبیش 'اعتبار اجتماعی' در آلمان و جنبیش پرونیسم<sup>۲</sup> در آرژانتین در میان سایر جنبیش‌های پوپولیستی برگزیده و مطالعه کرده است.

بسیار مهم است برای یک لحظه بر روشی که کاناوان برای مواجهه با تنوع و کثرتی که با آن روبرو است تمرکز کنیم و بینیم او چگونه تلاش دارد پوپولیسم را گونه‌شناسی کند و به نتایجی که از دل آن به دست می‌آورد توجه داشته باشیم. کاناوان عمیقاً از ابعاد واقعی کثرتی که در پوپولیسم با آن روبرو شده است آگاهی دارد و این کثرت را در تعاریف متعددی که در ادبیات پژوهشی این مفهوم بروز کرده است نشان می‌دهد. کاناوان تعاریف متعدد پوپولیسم که بدان‌ها برخورده است را این‌گونه فهرست می‌کند:

- ۱) یک سوسیالیسم است که در پس زمینه‌ی کشورهای دهقانی و درگیر مشکلات نوین‌سازی<sup>۳</sup> بروز می‌کند.

۱. جنبیش اجتماعی در طبقه‌ی متوسط روسیه در دهه‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ بود که برخی از اعضای آن به تبلیغات انقلابی علیه حکومت تزاری می‌پرداختند. مسلک آن‌ها به نارودنیچستو موسم بود. این واژه از کلمه‌ی روسی نارود به معنی مردم گرفته شده است که اغلب به «پوپولیسم» نیز ترجمه می‌شود. شعار معروف نارودنیک‌ها «به راه مردم می‌رویم» بود. اگرچه این جنبیش در زمان خود دستاوردهای کمی داشت، اما نارودنیک‌ها اجداد سیاسی و روشنفکر سوسیالیست‌ها انقلابی بودند که تاریخ روسیه را در قرن بیستم عمیقاً تحت تأثیر قرار دادند. م

۲. در اکثر کشورهای جهان سوم که فاقد ساختار سیاسی، اندیشه‌های حکومتی هم‌جانبه و کارآمد و نظام منسجم و توسعه‌یافته سیاسی هستند، یک شخصیت، خانواده یا حزب سیاسی محوری را می‌بینیم که تمام تحولات سیاسی بر گرد شخصیت یا اندیشه‌های آن می‌چرخد، برای مثال مانو تese دونگ، بعدم دنگ شیانو پینگ و سپس حزب کمونیست در چین؛ مهاتما گاندی، خانواده‌ی جواهر لعل نهرو یا حزب کنگره در هند؛ جمال عبدالناصر در مصر؛ مهاتیر محمد در مالزی؛ حافظ اسد در سوریه و غیره. کشور آرژانتین نیز از نیمه‌ی دوم قرن بیست تا زمان حاضر در زیر سایه‌ی تفکرات و سیاست‌های خوان دومینیگو پرون و حزب سیاسی بر ساخته‌ی او یعنی حزب عدالت خواه قرار داشته است که به نام خود او حزب پرونیسم شناخته می‌شود. م

<sup>۱</sup> مدرنیزاسیون

- ۱) در اصل مسلک جوامع کوچک دهقانی و مورد تهدید سرمایه‌ی صنعتی و مالی متجاوز است.
- ۲) علی‌الاصول ... جنبشی روستایی است که در یک جامعه‌ی رو به تغییر به دنبال ارزش‌های سنتی می‌گردد.
- ۳) چنین باوری است که اقلیت خواص افکار عمومی اکثریت را تعیین می‌کنند.
- ۴) هر جنبش و آینینی است که بر پایه‌ی این فرضیات شکل بگیرد: فضیلت در میان مردمان عادی و سنت‌های جمیع آنان است که اکثریت قاطع یک جامعه را تشکیل می‌دهند.
- ۵) پوپولیسم مدعی است که خواست و اراده‌ی مردم بر هر قانون و معیار دیگری در جامعه ارجحیت دارد.
- ۶) یک جنبش سیاسی است که از حمایت قاطع توده‌ی طبقه‌ی کارگر شهری و/یا رعایا برخوردار است اما نتیجه‌ی قدرت مستقل و سازماندهی شده‌ی هیچ‌یک از این دو گروه نیست. [۴]
- کاناوان در مواجهه با تنوع گستره‌های که در پوپولیسم وجود دارد به این مهم می‌اندیشد تا میان پوپولیسم دهقانی و پوپولیسمی که الزاماً روستایی نیست، اما الزاماً سیاسی و مبتنی بر رابطه میان 'مردم' و خواص است تمایز قابل شود. او با در نظر گرفتن این تمایزات در آغاز کار خود به گونه‌شناسی زیر رسیده است:
- پوپولیسم‌های دهقانی:
- ۱) رادیکالیسم<sup>۱</sup> کشاورزان (برای مثال حزب مردم آمریکا)

۱. رادیکال از ریشه‌ی لاتین radix و به معنای 'متصل به ریشه' است؛ همان‌طور که آن ماده‌ی مخذلی قرمز رنگ، یعنی تربیج را radish می‌نامند. بنابراین 'رادیکال' در ادبیات سیاسی اشاره دارد به تمایل به یافتن ریشه‌های حقیقی یک چیز جهت تغییر یا اصلاح کامل آن. اما چه کسی اعتراف می‌کند که سیاست پیشنهادی اش به جای پرداختن به ریشه‌ها صرفاً اوقات خود را با شاخ و برگ‌ها تلف می‌کند؟ هیچ‌کس. پس ←

- ۲) جنبش‌های رعایا (برای مثال شورش‌های سیز اروپای شرقی)  
 ۳) سوسیالیسم روشنفکرانه‌ی دهقانی (جنبش نارودنیک روسی)

### پوپولیسم‌های سیاسی:

- ۴) دیکتاتوری پوپولیست (مانند پرون [در آرژانتین])  
 ۵) دمکراسی پوپولیست (به قولی خواهان همه‌پرسی و 'مشارکت')  
 ۶) پوپولیسم‌های ارتجاعی (برای مثال جنبش جرج والاس و هواداران وی)  
 ۷) پوپولیسم سیاستمداران (به قولی ائتلاف‌های گسترده و غیر مسلکی که برپایه‌ی جاذبه‌ی اتحادبخش 'مردم' شکل می‌گیرد). [۵]

سیاست 'رادیکال' می‌تواند به هر تغییری اطلاق شود که با استفاده از تبلیغات، خیره‌کننده به نظر برسد. بنابراین 'رادیکال' در اصل معنایی بیش از 'خیلی خوب' یا 'خیلی بزرگ' ندارد. در سیاست نوین غربی، معمولاً انگاره‌ی 'رادیکال' را با تکریچ پر مرتبط می‌دانند. با این تفسیر این انگاره در اواخر قرن هجدهم آغاز شده است؛ یعنی زمانی که مبارزان، مجلس را تحت فشار قرار داده بودند تا به کسانی که زیر پرچم اصلاحات رادیکال جمع شده بودند، حق رای بدهنند. از آن زمان به بعد، رادیکال‌ها عموماً یا چپ‌گرا بودند یا ترقی خواهند. اما بعدها انشعابی در آن رخ داد. همان‌طور که ریموند ولیامز در کتاب به‌یادماندی اش، کلیدوازه‌ها یادآور می‌شود، نزدیک به اوآخر قرن نوزدهم 'تمایز روشی بین رادیکال‌ها و سوسیالیست‌ها وجود داشت و در آن زمان اغلب احزاب رادیکال در سایر کشورها در طیف سیاسی راست‌گرایان قرار می‌گرفتند. در این صورت شاید بتوان نزاع شایع محافظه‌کاران درباره‌ی نهادهای عمومی را به درستی 'رادیکال' دانست. مسیر تاریخی این واژه به ما کمک می‌کند برخی واقعیت‌های عجیب و غریب مربوط به کاربرد آن را بهتر بشناسیم: در حالی که مطبوعات حزب محافظه‌کار همواره اصرار دارند کامرون و آزبورن را به‌خاطر سیاست‌های 'اصلاحات رفاهی' و شیوه آن سیار 'رادیکال' معرفی کنند؛ رسانه‌های چپ‌گرا نگرانی خود از رهبری کوربین بر حزب کارگر را با صفت شبه‌انگیز 'رادیکال' بیان می‌کنند. این در حالی است که طرفداران او مراقب هستند تا از هر گونه رادیکالیسمی فاصله بگیرند. اما از چه بابت باید از رادیکالیسم ترسید؟ داعش و گروه‌های مشابه آن را 'طرفدار اسلام رادیکال' می‌خوانند و با این نام گذاری سعی دارند اقتدارگرایی و حشیانی آن‌ها را به تصویر بکشند. اما شاید این کاربرد، مخالف معنای ریشه‌شناختی واژه باشد؛ همان‌طور که تعبیر 'رادیکال شدن' برای توصیف آن دسته از مسلمانان انگلیسی که حامی داعش می‌شوند، درست نیست. (منبع: فصل‌نامه‌ی ترجمان)